احسان الله آرینزی ۲۰۱۶/۱۰/۰۸

استغفار در عرفات!!

محترم عبدالنافع همت ژورنالیست وطنز پرداز یکنیم دهه پسین کشور که حالا با BBC در کابل کار میکند، در روزهاییکه صدها هزار زایر به عربستان سعودی رفته بودند تا حج فرضی خود را بجا آورند، طنزی به زبان پشتو نوشته بود که در رسانه های اجتماعی خوب بازتاب یافت و مورد استقبال بی نظیر قرار گرفت.
در این طنز آمده است که در بین ذواتی که از افغانستان به جمع حجاج پیوسته بودند، آدم نما های بودند که فقط برای ادا در آوردن، دروغ گفتن، نمایش دادن، عکس های سلفی گرفتن، فخر فروشی، افاده فروشی، خدا و مخلوق خدا را بازی دادن و ریای کامل عازم آن دیار مبارک شده و در واقع پول و شکم و امکانات و زور و تفنگ خود را برای چندمین بار به رخ مردم کشیدند و به مردم گفتند که حج با پول حرام، با پول دروغ، با پول چور، با پول رشوت، با پول بیت المال، با پول مواد مخدره، با پول قاچاق، با پول اختطاف و پول باد آورده کیف دگر دارد!
به هر صورت اصل گپ بر سر طنز عبدالنافع همت بود. همت مینویسد که در کابل دو نفر اعضای پایین رتبه یک باند اختطافچی توسط تلفون با هم صحبت میکنند. (الف) از (ب) میپرسد که چطور شد کار اختطاف پسرک صراف بکجا رسید؟ (ب) جواب میدهد که آنها بسیار زحمت کشیده و طفلی را اختطاف کرده اند. اما در جریان پرسان و جویان معلوم شده که این طفل پسر صراف نه؛ بلکه بچه یک خیاط است!
(الف) که از (ب) در مقام بزرگتر است به او دشنام میدهد که چرا با دو چشم بینا و بازوان توانا پسر خیاط را با پسر صراف اشتباه گرفته و تیر بهدر زده است! (ب) عذرگویان جواب میدهد که اشتباهی صورت گرفته و خلاصه که راپور میدهد که خیاط نیز حاضر است تا در ازادی پسرش ده لک کلدار تادیه کند!
(الف) به (ب) با جدیت میگوید که خانه خراب پسر صراف صد لک کلدار قیمت داشت، حالا ما با این ده لک چه کار کنیم؟ تو این مصرف قربانی ره در کابل بیبی، تو این مصرف سفر رییس گروپه به حج بیبی...
خلاصه که (الف) نمیتواند تصمیم بگیرد که این ده لک را بگیرد یا نه! و مجبور میشود که به رییس خود در صحرای عرفات زنگ بزند. رییس بعد از سلام مختصر به (الف) میگوید که او برادر مسلمان اشکهایم جاریست، از بسکه توبه و استغفار کشیدیم، گلویم خشک شده، ایجه سه ملیون مسلمان در عرفات در محضر خالق بی همتا ایستاد استند، نماز میخوانند، توبه میکنند، اشک می ریزند و بعد دفعتاً یادش می آید و میپرسه که او (الف) همو بچه صراف چطور شد؟
(الف) از کابل قصه را به سمع رییس در عرفات میرساند و در اخیر میگوید که صد لک خو از دست رفت، حالی به همین ده لک خیاط بسازند که خداوند با کسانی است که قناعت پیشه میکنند!
رییس از عرفات میگوید او بچه اگر تو اینجا در عرفات میبودی، از بسیار گریه و فغان میمردی. ای چه حال است خدایا! سه ملیون مومن در محضر خداوند حاضر استند و اشک میریزند. او بچه مه ده همی وخت همو رهبر ریش سپید یادم امد ، اگر او نمیبود، حالا ما بودیم و همو بودنه جنگی سابق. خداوند اینارہ تا قیامت زنده داشته باشه که اینه مه ده عرفات هستم و تو در کابل زحمت میکشی!
و از (الف) میپرسد که او خیاط فقط همی ده لکه داره؟ (الف) از کابل جواب میدهد: ولا اگه در این وقت آدم گپ آدمه باور کده بتانه، از بس دروغ و غلطی زیاد شده، آدم شاخ میکشه و اضافه میکند که خیاط قسم و قران میخوره که انگشتری زن و قالین فرش و دیگ خانه ره فروخته و ده لک تیار کده ...
رییس که در عرفات و در محضر خدا به زاری ایستاده، به (الف) چند ناسزا میگوید و علاوه می کند که در عرفات ملیون ها مومن در برابر خداوند ایستاده اند و استغفار می کنند و توبه ها میگویند و صلواة میفرستند و تو خاین یک کار را درست انجام داده نمیتوانی.
خلاصه کلام اینکه رییس در اخیر به (الف) میگوید که خداوند با صابرین است، ده لک خیاطه بیگی و از خداوند در همینجه، در عرفات عاجزانه درخواست میکنم که اجرشه بما ارزانی کنه و اگر نه اصلاً قابل تحمل نیست.
طنز عبدالنافع همت با کمی دستکاری به پایان رسید. امید که شما نیز در احساس درد بزرگی که بعد از مطالعه این نوشته کوتاه به سراغ خواننده با احساس میآید، با من همنوا بوده باشد. قلم همت تواناتر بادا!
پایان

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ